

بداء در تعالیم قرآن کریم، احادیث شیعی و حکمت متعالیه

علیرضا خواجه‌گیر*

چکیده:

بداء از ویژگی‌های مبتنی بر نصوص دینی تفکر شیعی و به معنای نسخ در امور تکوینی می‌باشد. این مفهوم در مورد خدا و انسان به کار می‌رود. براین مبنا که موجودات جهان هستی به مادی و مجرد تقسیم می‌شوند. مجردات تحت تاثیر علل مختلف و تغییر و تحول قرار نمی‌گیرند، اما موجودات مادی دائما دستخوش تغییر و تحول و جانشین شدن سلسله‌علتها به جای یکدیگر قرار می‌گیرند، بنابراین محدوده بداء مختص این مرحله می‌باشد؛ البته نه به این معنا که نظام هستی از ثبات برخوردار نباشد؛ زیرا نظام ماده خود تجلی عالم مثال و عالم عقل است و در آن عوالم از ثبات برخوردار است. پس وقوع مسئله بداء در مورد خداوند به معنای تغییر و تحول در علم خداوند یا به معنای تبدیل علم خداوند به جهل - چنانکه منکرین بداء معتقدند - هم نیست.

واژگان کلیدی: بداء، قدر، قضا، نسخ، علم الهی.

قرآن کریم و روایات وارده از ائمه معصومین (علیهم السلام) در شکوفایی و پردازش بسیاری از مسائل کلامی و فلسفی جهان اسلام بسیار تاثیرگذار بوده است؛ البته نه به این

صورت که عقاید اسلامی چیزی را بر حکمت اسلامی تحمیل کرده باشد، بلکه فلاسفه و متکلمین در تبیین و تحلیل بسیاری از مسائل از آن‌ها الهام گرفته‌اند؛ به عبارت دیگر فلسفه و کلام اسلامی ضمن آن‌که آزادی خود را حفظ نموده، از نصوص دینی الهام‌های بارزشی گرفته است و همین الهامات موجب تفاوت‌های بسیاری میان الهیات اسلامی و الهیات غیراسلامی - اعم از یهودی و مسیحی - شده است.

بداء از جمله مسائلی است که نظر به توجه خاص قرآن کریم و همچنین اهمیت و ارزشی که ائمه معصومین (علیهم السلام) برای آن قائل بوده‌اند، در مکتب عقلی شیعه به خوبی مورد تبیین و تشریح قرار گرفته است. این مقاله بداء در روایات شیعی و آیات قرآن کریم را مورد تحلیل قرار داده و به مسائلی چون نسخ، محدوده بداء، علت انکار بداء و رابطه آن با مسئله قدر و نیز به تبیین آن در حکمت متعالیه می‌پردازد.

بداء در روایات ائمه معصومین (ع)

بداء در روایات وارده از ائمه معصومین (ع) بسیار مهم و بااهمیت تلقی شده است؛ چنان‌که امام صادق (ع) در این مورد می‌فرماید:

ما عبد الله بشيء مثل ما عبد بالبداء (کلینی، ج ۱، ص ۴۸۰): خدا به چیزی مثل بداء پرستش نشده است.

و در حدیث دیگری می‌گوید:

ما عظم الله بمثل البداء (کلینی، ج ۱، ص ۴۲۰): خداوند به چیزی مثل بداء بزرگ شمرده نشده است.

و یا در حدیثی دیگر اعتقاد به بداء را با توحید و نفی شرک از خداوند برابر می‌داند:

ما بعث الله نبياً حتى يأخذ عليه ثلاث خصال: الاقرار بالعبودية و خلع الانداد و ان الله يقدم ما يشاء و يؤخر ما يشاء (کلینی، ج ۱، ص ۴۲۱): خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز اینکه سه خصلت را از او پیمان گرفت: ۱. اقرار به بندگی خدا؛ ۲. کنارزدن شریک‌ها و ماندن برای خدا؛ ۳. اقرار به این‌که خدا هر چه را که خواهد مقدم می‌دارد و یا به تأخیر

می‌اندازد.

و معنی بداء همین سه خصلت اخیر می‌باشد که در واقع، اهمیت بداء را معلوم می‌دارد؛ چون بداء را در ردیف خداپرستی و توحید قرار می‌دهد. آن حضرت در حدیث می‌فرماید:

من الامور امور موقوفة عند الله يقدم منها ما يشاء و يؤخر منها ما يشاء (کلینی، ج ۱، ص ۴۲۲): قسمتی از امور در نزد خدا است که از آنها هر چه را خواهد پیش یا پس اندازد. بداء در لغت به معنای آشکار شدن، ظهور کردن و آغاز کردن است و این استعمالات از باب سخن‌گفتن به لسان قوم می‌باشد. در عرف معمول است که وقتی فردی مجبور می‌شود تصمیمی را که اتخاذ کرده تغییر دهد، می‌گوید برای من بداء رخ داد. پیشوایان دین هم، از باب تکلم به لسان قوم و تفهیم مطلب به مخاطبان، این تعبیر را درباره خداوند متعال به کار برده‌اند. (سبحانی، ص ۲۳۵)

شهید مطهری در خصوص اهمیت بداء می‌گوید:

مسئله عالی و شامخ بداء را قرآن کریم برای اولین بار در تاریخ معارف بشری بیان فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ» (رعد / ۳۹) خداوند هر چه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد ثبت می‌کند. و اصل کتاب منحصرأ نزد اوست.» در تمام سیستم‌های معارف بشری و بخصوص در میان فرق اسلامی تنها دانشمندانی از شیعه اثناعشری هستند که در اثر اهتداء و اقتباس از کلمات ائمه اهل بیت (ع) توانسته‌اند به این حقیقت پی ببرند و این افتخار را به خود اختصاص داده به تشریح و تبیین این مسئله پردازند. (مطهری، ص ۶۵)

نسخ و رابطه آن با بداء

نسخ از جمله مباحثی است که با بداء ارتباط نزدیک دارد و شایسته است که قبل از تشریح خود مبحث بداء ابتدا در این خصوص توضیح داده شود. در متون و نصوص دینی، به عنوان مثال در آیه:

ما نسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها (بقره/ ۱۰۶): ما آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم یا به فراموشی نمی‌سپاریم مگر این که بهتر از آن را می‌آوریم.

مراد از نسخ آن است که آیه از کارکرد خود به عنوان آیه‌ای که محل اثر است ساقط می‌شود، اما در عین حال اصل و ظاهر آن همچنان حفظ می‌شود؛ به عبارتی اثر آیه از بین می‌رود اما خود آن باقی می‌ماند. (طباطبایی، میزان، ج ۱، ص ۲۵۲)

نسخ، هم در احکام شرعی و هم در امور تکوینی وجود دارد و وقوع آن در تکوینات به همان معنای بداء می‌باشد؛ چنان که آیه «یحمو الله ما یشاء و یشیت و عنده ام الكتاب» (رعد/ ۳۹) نیز این مطلب را تصدیق می‌کند.

بنابراین باید گفت مراد از محو و اثبات در این آیه - برخلاف آنچه برخی مفسران تصور کرده‌اند - نه نسخ احکام، محو کردن نامه اعمال، محو گناهان، اثبات حسنات و یا... - بلکه نظر به اطلاق که در آیه وجود دارد و هیچ قیدی بر مفهوم آن نخورده، به این معنا می‌باشد که برای هر وقتی کتاب مخصوصی وجود دارد و این کتاب‌ها به تناسب اختلاف در اوقات، مختلف می‌باشند و خداوند سبحان هر وقت که می‌خواهد در کتابی تصرف کند، آن را محو نموده و کتاب دیگری را به جای آن اثبات می‌کند؛ بنابراین، این اختلاف کتاب‌ها که به تناسب اختلاف اوقات صورت می‌پذیرد، خود به خودی نیست بلکه از تصرفات گوناگون الهی ناشی می‌شود؛ ضمن آن که نمی‌توان گفت قضایا و امور عالم در نزد خدا وضع ثابتی ندارد و حکم او مانند احکام ما آدمیان و صاحبان شعور تابع عوامل خارجی است؛ چون در ادامه می‌فرماید: «و عنده ام الكتاب»؛ یعنی اصل و ریشه عموم کتاب‌ها و آن امر ثابتی که این کتاب‌های دستخوش محو و اثبات بدان بازگشت می‌کنند، همانا نزد او است و آن اصل، برخلاف این فروع، دستخوش محو و اثبات نمی‌شود؛ چون در غیر این صورت، دیگر لزومی نداشت که اصل کتابها خوانده شود. (طباطبائی، میزان، ج ۱۱، ص ۵۱۷)

بنابراین باید گفت: همه موجودات از دو حالت بر خوردارند:

۱. تغییر، که مستلزم قرارگرفتن در معرض مرگ، زندگی، زوال، بقا و نیز انواع

دگرگونی‌ها می‌باشد؛

۲. ثبات، که موجودات را از جهت خود از هرگونه دگرگونی مصون می‌دارد.

بر اساس آنچه در خصوص عوالم کلی وجود در مباحث الهیات اسلامی مطرح است، صورت آنچه در عالم ماده و جسم تحقق می‌یابد، با صورت‌هایی در عالم مثال تطابق دارد و صورت‌های عالم مثال نیز به نوبه خود با صور عالم عقل مجرد مطابق می‌باشد؛ یعنی نظام موجود در عالم پایین، بی آنکه دستخوش تغییر و تبدیل گردد، در عالم بالا تحقق دارد و این بدان خاطر است که تحقق وجودی در عالم پایین، به علتی در عالم بالا نیاز دارد و آن علت در صورت تحقق، بری از تغییر خواهد بود؛ چون واقع از آنچه بر آن است تغییر نمی‌کند؛ پس چیزی که از جهت واقع بودنش تحول پذیر باشد، واقع نخواهد بود؛ بنابراین تحول پذیر بودن علت، و نیز تحقق و وجود معلول، مستلزم خلاف فرض انقلابی است که محال می‌باشد؛ در نتیجه باید گفت: نظام وجود هر عالمی، در عالم پیش از خود، به صورت تغییرناپذیری ثابت است. (طباطبایی، رسائل توحیدی، ص ۸۸)

معنای بداء در مورد خدا و انسان

بداء، هم در مورد انسان و هم در مورد خداوند متعال، به کار می‌رود اما مهم آن است که بداء در هر کدام از این کاربردهای خود حائز معنای متفاوتی می‌باشد. بداء در ارتباط با مخلوق یا انسان بدان معنا است که وی در نزد خود نقشه‌ای و یا فکری را جهت اقدام به کار خاصی طرح کرده و سود و زیان آن را بسنجد و اگر جانب سود را مرجح دید، در آن کار وارد شود اما در روند کار به ناگاه متوجه زبانی شود که سود او را نابود می‌کند و به هنگام اقدام، متوجه آن نبوده و لذا دست از ادامه این کار می‌کشد و می‌گوید برای من بداء حاصل شده است. چنان‌که آشکار است، چنین بدائی نسبت به خدای تبارک و تعالی محال می‌باشد؛ زیرا خداوند پیش از آفرینش مخلوقات همه چیز را می‌دانسته و سود و زیان هر چیز در نزد او هویدا و آشکار بوده است. او هرگز چیزی را خلق نمی‌کند و یا

فرمانی نمی‌دهد که بعداً از آن پشیمان شود.

بداء در مورد خدا به این معنا است که او چیزی را مطابق اوضاع و شرایط خاصی مقرر می‌دارد و سپس به واسطه تغییر در این اوضاع و شرایط، آن را تغییر می‌دهد؛ زیرا موجودات جهان بر دو قسم‌اند: در برخی موجودات امکان برخورداری بیش از نوع خاصی از وجود، ممکن نیست، مانند مجردات علوی؛ اما در برخی دیگر این امکان وجود دارد که همانا مادیات می‌باشند. موجودات مادی آن‌هایی هستند که از یک ماده خاص به وجود می‌آیند و زمینه را برای به وجود آمدن دیگر موجودات فراهم می‌کنند. همه موجودات محسوس و ملموس از این قبیل می‌باشند. ماده طبیعی، قابل صورت‌های مختلفی بوده و استعداد تکامل دارد؛ از بخشی از طبیعت قوت و نیرو کسب می‌کند و از بعضی دیگر نقصان پذیرفته و یاراه فنا و زوال می‌گیرد؛ همچنین با علل و عوامل مختلف متأثر شده و از هر کدام از آن‌ها حالت، کیفیت و اثر خاصی می‌پذیرد. به عنوان مثال، بذری که در زمین کاشته می‌شود، چنانچه آب، هوا، حرارت و نور کافی به آن برسد و هیچ آفتی به آن صدمه نزنند، رشد نموده و به سرحد کمال خواهد رسید اما در صورت وقوع نقصان در هر کدام از این عوامل و یا بروز هرگونه آفت، این رشد یا کمال میسر نخواهد بود. لذا باید گفت برای یک ماده طبیعی هزاران «اگر» یا «شرط» و یا «علت» وجود دارد که به تناسب دخالت هر کدام از آن‌ها، ماده مسیر و جهت خاصی را خواهد پیمود. (مطهری، ص ۶۹-۶۶)

در مجردات - که بیش از یک نحو نمی‌توانند وجود داشته باشند و از علل مختلف متأثر نمی‌شوند - قضای الهی که غیر قابل تبدیل است جاری می‌باشد؛ زیرا این موجودات از آنجا که امکان جانشین شدن علل در آن‌ها وجود ندارد، صرفاً از یک سرنوشت حتمی برخوردار می‌باشند؛ اما در غیر مجردات، قدر الهی حاکم است؛ یعنی چون این امور با علل مختلف سروکار دارند، لذا سرنوشت‌های مختلفی در انتظار آن‌ها است و بنابراین از سرنوشت غیر حتمی برخوردارند و به تبع هر بار جانشین شدن علل، این موجودات نیز در جایگاه معلول تغییر و تبدیل می‌پذیرند.

دامنه و محدوده بداء

بنابر آنچه گفته شد، بداء در همه عوالم و شرایط جاری نیست و محدوده مشخصی دارد؛ زیرا آنچه در مرحله تمامیت وجود، از تغییر ممانعت می‌کند، همان وجود تامی است که به واسطه آن آثار شیء بر آن مترتب می‌گردد؛ زیرا وجود یک شیء خود آن شیء می‌باشد و اگر خود شیء (مثلاً انسان) را فرض کنیم، محال است که از خودش دگرگون شود. البته این دگرگونی، غیر از تغییر و تبدیل‌هایی است که در این عالم تحقق می‌یابد؛ زیرا به عنوان مثال تبدیل انسان به خاک و یا غیر آن، نه تحول در وجود صورت انسانی بلکه برطرف شدن وجود انسان از ماده و جایگزین شدن صورت خاک در آن می‌باشد. بنابراین در واقع تغییر در ماده‌ای واقع شده که تمامیت آن به واسطه صورتش می‌باشد، اما در وجود صورت تغییر رخ نداده، بلکه باطل شده و از بین رفته است یا در واقع باید گفت عمر موجودی پایان یافته و موجود دیگری آغاز گشته است. بنابراین باید گفت که «وجود خارجی» از راه یافتن تغییر و تبدیل جلوگیری می‌کند.

وجود خارجی، امری است ملازم با آخرین تفصیل‌های واقعی شیء در ذات، آثار و نسبت‌های خارجی آن، بی آنکه ابهامی در کار باشد. از طرف دیگر، از آنجا که استعداد‌های موجود در وجودهای مادی و پدیده‌های امکانی و نیز ماده حامل این استعدادها، همگی در خارج موجود می‌باشند، آن‌ها نیز از آنچه بر آن هستند دگرگون نخواهند شد؛ بنابراین از این دیدگاه همه وجودهای تشکیل‌دهنده عالم اجسام که نظام این عالم بر آن‌ها استقرار یافته، ثابت و تغییرناپذیر خواهند بود و تنها در مقایسه با یکدیگر تغییرپذیر جلوه خواهند کرد؛ به عنوان مثال، نطفه از آن جهت که نطفه است، در استعداد و یا ماده آن تغییر و تبدیل رخ نمی‌دهد بلکه صرفاً اگر صورت‌هایی را که از آن به وجود می‌آیند در نظر بگیریم، خواهیم گفت این ماده قابل آن است که با یکی از این صورت‌ها یا با نزدیکترین آن‌ها، مثلاً با صورت انسانی تحصیل یابد. (طباطبایی، رسائل توحیدی، ص ۹۱)

پس در کل باید گفت این نظام جسمانی، با همه اجزایش، همانند نظام موجود در

عالم مثال و عقل مجرد یک نظام تغییرناپذیر می‌باشد، با این تفاوت که در ضمن آن، نظام دیگری برای پذیرش تغییر هست که قوه آن در فعلیتش اثر نمی‌گذارد. همچنین از آنجا که عالم مثال، نظام این عالم را با همه تفصیل آن در بر دارد و عالم عقل مسجود نیز مشتمل بر تفصیل عالم مثال می‌باشد، نتیجه می‌گیریم که تفصیل نظام عالم ماده، در عالم مثال و عقل مسجود، بر دو قسم است: یک قسم در مرتبه تحققش در عالم ماده، قابل تغییر است و قسم دیگر به هیچ وجه قابل تغییر نیست و چون عالم مثال شیخ و نمونه‌ای برای عالم عقل مسجود می‌باشد، درحقیقت ثبوت این حکم با هر دو قسمش در آنجا خواهد بود. امام صادق (ع) در حدیثی دربارهٔ محدوده بداء می‌فرماید:

برای خداوند تبارک و تعالی بداء است نسبت به آنچه بداند، هر گاه خواهد، و نسبت به آنچه اراده کند برای تقدیر چیزها، ولی اگر حکم مقرون به امضاء گشت، دیگر بداء نیست. برای خداوند نسبت به آنچه وجود خارجی ندارد بداء هست و چون وجود خارجی قابل فهم و درک بیابد بداء نباشد. (کلینی، ج اول، ص ۴۲۸)

ارتباط مرتبه قدر با مسئله بداء

چنان‌که گفته شد، وجود پدیده‌ها، مسبوق به دو مرتبه می‌باشد:

۱. مرتبه‌ای که تخلف بردار نیست و قابل تغییر نمی‌باشد و آن را قضاء حتمی

می‌نامیم؛

۲. مرتبه‌ای که قابل تخلف و تغییر است، مانند مرتبه مقتضیات و علت‌های ناقصه

و استعدادها، و آن را قدر می‌نامیم؛ چون قابل محو و اثبات است و این، همان بداء می‌باشد.

علامه طباطبایی در مورد معنا و مفهوم قدر می‌فرماید:

قدر هر چیزی، عبارت است از مقدار و حدود و هندسه‌ای که از آن تجاوز نمی‌کند نه از جهت زیادی و نه از جهت کمی، و نه از هیچ جهت دیگر. خداوند نیز در این مورد می‌فرماید: «وان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم» (حجر/۱۴): هیچ

چیز نیست مگر آن که خزانه هایش نزد ماست، ما هیچ چیز را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم. (طباطبایی، نهاية الحکمه، ص ۲۹۵)

آنچه در بررسی مرتبه قدر حائز اهمیت می‌باشد، این است که:

۱. قدر برخلاف قضاء می‌تواند از مقتضی خود به واسطه موانعی یا نبودن شرایطی تخلف کند و قابل تغییر است، و این تخلف زمانی است که نسبت به بعضی از اجزاء علت تامه‌اش مورد نظر باشد نه نسبت به مجموع علت تامه‌اش؛ چون در این صورت وجود آن ضروری و واجب خواهد بود؛

۲. وطن و محل قدر، عالم ماده است که در آن علل گوناگونند و نسبت به یکدیگر تراحم و کشمکش دارند، اما در عالم مجرد، چون علت مادی و صوری متفی است و شرایط و معادات و موانع وجود ندارد و تنها علت فاعلی و غائی موجود می‌باشند و این دو علت در فاعل مجرد تام‌الفعلیه متحد و یکی هستند، لذا باید گفت در عالم مجرد قدر وجود ندارد.

البته اگر قدر - به معنی تعیین حدود و قیود برای صفات و آثار شیء در علم پیشین که واقعیت خارجی تابع آن می‌باشد - را به ماهیات امکانی که ترکیبی از ایجاب و سلب می‌باشد تعمیم دهیم، در این صورت قدر هر امر ممکن را شامل خواهد شد، اعم از آن که عقل مجرد باشد یا مثال معلق یا طبیعت مادی. (جوادی آملی، ج ۴، ص ۳۶۵)

در تقریرات صدرالمتألهین نیز این مسأله ذکر گردیده و در ضمن بحث مراتب علم الهی به عنوان مرتبه‌ای از مراتب علم حق تعالی که همان مرتبه علم قدری و محو اثبات می‌باشد مطرح شده است؛ چنان که در شرح اصول کافی (ملاصدرا، شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۲۱۱) و در تفسیر آیه الکرسی (ملاصدرا، تفسیر قرآن کریم، ج ۴، ص ۱۴۱) ذیل آیه شریفه «یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم» (بقره/ ۲۵۵) مراتب علم باری تعالی را چنین معرفی می‌کند:

۱. علم تفصیلی در عین اجمال؛

۲. قلم، که عالم عقلی محیط به همه ماسوی است؛

۳. لوح محفوظ؛

۴. لوح محو و اثبات؛

۵. موجود مادی خارجی. (ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۶، ص ۲۹۰)

تحلیل و بررسی هر یک از این مراتب علم الهی تفصیل دیگری می‌طلبد، اما آنچه در این تقسیم‌بندی مطرح است، همان مرحله لوح محو و اثبات است که مرتبه قدر محسوب می‌شود و تغییر و تحولات و محو اثبات - که همان بداء باشد - به این مرحله اختصاص دارد.

علت انکار بداء

یکی از مواردی که باعث شده برخی بداء را در مورد خداوند انکار کنند، آن است که این افراد گمان می‌کنند بداء در مورد خداوند بدان معنا است که علم خداوند جهل شود یا تغییری در آن صورت پذیرد؛ درحالی‌که روایات وارده از ائمه معصومین (ع) این مسئله را نفی می‌کنند. امام باقر (ع) می‌فرماید:

علم دو گونه است: ۱. علمی که نزد خدا در خزانه است و کسی از مخلوق از آن آگاه نیست؛ ۲. علمی که خدا به فرشتگان و پیغمبرانش تعلیم کرده و مطابق آنچه تعلیم کرده واقع خواهد شد، زیرا خدا نه خودش را تکذیب می‌کند و نه فرشتگان و پیغمبرانش را و علمی که نزدش در خزانه است هر چه را خواهد پیش دارد و هر چه را خواهد پس اندازد و هر چه را خواهد ثبت کند. (کلینی، ج اول، ص ۴۲۸)

و در حدیثی دیگر می‌فرماید:

بعضی از امور نزد خدا مشروط است، هر چه را از آنها که خواهد پیش دارد و هر چه را خواهد پس اندازد. (کلینی، ج اول، ص ۴۲۶)

امام صادق (ع) نیز در حدیثی در مورد بداء ناشی از جهل در مورد حق تعالی می‌فرماید: ما بداء الله فی شیء الاکان فی علمه قبل ان یبدو له (کلینی، ج ۱، ص ۴۲۵): برای خدا نسبت به چیزی بداء حاصل نشد جز این‌که پیش از این‌که بداء حاصل شود خدا آن را

می دانست.

و یا در حدیثی دیگر می فرماید:

ان الله لم یبدا من جهل (کلینی، ج ۱، ص ۴۲۵): بداء نسبت به خدا ناشی از جهل نیست. آنچه از تدبر در این روایات آشکار می شود، این است که بداء به معنای علم بعد از جهل متفی است و از نظر این روایات علم خداوند که عین ذات می باشد، مانند علم ما به جهل مبدل نمی شود، بلکه بداء یعنی ظهور امری از جانب خداوند متعال پس از آن که ظاهر برای بندگان خلاف آن بود. پس بداء عبارت است از محو اول و اثبات ثانی، و خدا به هر دو وضعیت عالم می باشد و این حقیقتی است که هیچ انسان خردمند آن را انکار نمی کند؛ زیرا برای امور و حوادث دو وجود قابل پیش بینی و تصور است: ۱. وجودی که به حسب اقتضای اسباب ناقص از قبیل یک شرط، علت و یا مانع قابل تخلف می باشد؛ ۲. وجودی که به تناسب اقتضای اسباب و علل تامه امور رخ می دهد و برخلاف وجود اول، ثابت، غیرمشروط و غیرمتخلف می باشد. دو کتابی که آیه «یحمو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب» بر آن ها دلالت دارد، یعنی کتاب محو و اثبات و کتاب ام الكتاب؛ اگر خود این دو مرحله از وجود نباشند، مبدء آن دو هستند. (طباطبایی، میزان، ج ۱۱، ص ۵۲۳)

به نظر می رسد نزاع در خصوص ثبوت بداء (که نظر ملهم از احادیث ائمه اهل بیت (ع) می باشد) و نفی آن (که عده ای دیگر بدان معتقد می باشند)، نزاعی است لفظی که با کمی دقت از بین خواهد رفت؛ چون منکران بداء که استدلال می کنند قول به بداء مستلزم تغییر در علم خدا خواهد بود، اگر متوجه باشند که این استلزام در بداء ما آدمیان است که صدق می کند و در انسان است که بداء مستلزم تغییر علم می باشد، آن گاه با نظر مربوط به بداء در روایات هم رأی خواهند شد.

از میان ادیان توحیدی، دین یهود نسخ در احکام دین را جایز نمی داند و برای همین هم نمی پذیرد که تورات به تاثیر از دینی که پس از آن آمده نسخ یافته باشد؛ چنان که به قول خودشان یکی از نقاط ضعف دین اسلام - که آن را به رخ مسلمانان می کشیدند -

این بود که برخی آیات آن بعضی دیگر را نسخ می‌کند؛ و از همین جهت هم قائل شدن به «بداء» را برای خداوند در امور تکوینی جایز نمی‌دانستند و از آنجا که از برخی آیات قرآن معنای بداء مستفاد می‌شود، آن را نقطه ضعف به حساب می‌آوردند.

نتیجه

حقیقت بداء بر این اصل استوار است که خداوند دارای قدرت و سلطه مطلقه بر هستی می‌باشد و هر زمان که بخواهد می‌تواند تقدیری را جایگزین تقدیر دیگر سازد؛ در حالی که به هر دو نوع تقدیر علم قبلی دارد و با این کار، هیچ تغییری در علم او راه نمی‌یابد؛ یعنی تقدیر نخست چنان نیست که قدرت خدا را محدود ساخته و توانایی دگرگون کردن آن را از او سلب کرده باشد. خداوند متعال برخلاف عقیده یهود که می‌گویند: «یدالله مغلولة»؛ یعنی دست خدا بسته است، قدرت گسترده دارد و به تعبیر قرآن دست او باز است: «بیل یدالله مسبوطنان.» (مائده / ۶۴)

از طرف دیگر، اعمال قدرت و سلطه از سوی خداوند و اقدام وی به جایگزین کردن تقدیرها بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌گیرد و بخشی از قضیه در گرو اعمال خود انسان است که از طریق اختیار و برگزیدن زندگی شایسته یا ناشایسته زمینه دگرگونی خویش را فراهم می‌آورد؛ چنان که در قرآن کریم آمده است:

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (رعد / ۱۱): خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنچه را که ایشان در ضمیرشان هست تغییر دهند.

منابع و مآخذ

آلوسی. روح المعانی، ج ۱۳. بیروت. اداره الطباعة المنیریة و احیاء التراث العربی، ۱۹۸۵ م / ۱۴۰۵ هـ ج ۴.

جوادی آملی، عبدالله. شرح حکمت متعالیه. انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲.

سبحانی، جعفر. منشور عقاید امامیه.

صدرالدین شیرازی، محمدابن ابراهیم. شرح اصول کافی، ج ۴، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.

_____ اسفار اربعه، ج ٦. قم: مكتبه المصطفوي، ١٣٨٦.

صدرالدين شيرازي، محمدابن ابراهيم. تفسير قرآن كريم، ج ٤. قم: انتشارات بيدار.

طباطبايي، محمدحسين. الميزان، ج ١ و ١١. دفتر انتشارات اسلامي، بي.تا.

_____ رسائل توحيدى. انتشارات الزهراء، ١٣٧٠.

_____ نهايه الحكمة. مؤسسه نشر اسلامي، بي.تا.

كليني، ابى جعفر محمد بن يعقوب ابن اسحاق. اصول كافي، ج ١. قم: انتشارات اسوه، ١٣٧٠.

مطهرى، مرتضى. انسان و سرنوشت. قم: انتشارات صدرا، بي.تا.

